

فقط عشق

مرتضی آقایی



۲۵

من چیزی را دید که هیچ انسانی نباید شاهد آن باشد. اتفاق‌های گازی که مهندسان متبحر آن‌ها را ساخته بودند. کودکانی که پژوهشکان تحصیلکرده آن‌ها را مسموم می‌کردند. نوزادانی که پرستارهای آموزش‌دهنده آن‌ها را می‌کشند. زنان و اطفالی که فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها آن‌ها را تیرباران می‌کردن و می‌سوزانند.

از این رو، من نسبت به تعليم و تربیت بدگمانم. تقاضا دارم به دانش‌آموزان کمک کنید تا انسان باریابی‌نماید.

کوشش‌های شما هرگز نباید باعث ایجاد هیولاهاي متبحر و هیتلرهای تحصیلکرده بشود.

خواندن، نوشتن و ریاضیات تنها زمانی مهم هستند که برای انسان تر ساختن بجهه‌های ما به کار روند.

گینات، هایم جی (۱۳۸۱). روابط معلم و دانش‌آموز. ترجمه سیاوش سرتیپی. چاپ چهاردهم، انتشارات آسونه. تهران.

معلمان فراموش‌نشدندی
چرا ما بعضی از معلمان را سال‌ها پس از آنکه کلاس‌شان را هم ترک کرده‌ایم فراموش نمی‌کنیم؟

چرا بعضی از معلمان واقعاً فراموش‌ناشدنی هستند؟

چرا آنان در رشد هوشی و عاطفی ما به منزله نقطه‌عطفری به شمار می‌روند؟
مهم‌ترین دلیلش این است که این‌ها در درجه اول به موضوع درسی تمرکز نمی‌کنند، بلکه توجه آن‌ها به انسانی است که استعداد عظمت در خود دارد.

نفوذ یک معلم بیشتر با رشد وجودی او ارتباط دارد. اینکه خود را چگونه می‌پندارد؟ به شاگردان با چه نظری نگاه می‌کند؟ و

عقیده‌اش درباره تربیت چیست؟
یک معلم بزرگ هرگز از رده‌های خاطر نمی‌شود. هر پرسشی به نظر او ارزشمند است. او سرزنشگی و نشاط را در اطراف خود می‌پراکند. حتی مرگ هم قدرت این را ندارد که روح معلمی بزرگ را از میان ببرد، زیرا دلش به عشق زنده و نامش بر جریءه عالم ثبت شده است.

فرد ریک مایر»

لبخندی عطفت‌آمیز از هم گشوده شدند.
با سخشناسی به همراه تواضع گفت: «من عاشق آن بجهه‌ها بودم». (کانفیل و هنسن، ترجمه قائمی، ۱۳۷۸).

قدرت شگرف
من به نتیجه شگفت‌انگیز رسیده‌ام. من عامل تصمیم‌گیرنده در کلاس هستم. این برخورد شخصی من است که جو خاصی را پدید می‌آورد. این خلق‌خوی من است که حال و هوای کلاس را می‌سازد. من به عنوان معلم دارای قدرت شگرفی هستم و می‌توانم زندگی یک کودک را تیره و تار یا پر سرور سازم. من می‌توانم وسیله شکنجه یا عامل الهام‌بخش باشم. می‌توانم تحقیر یا محفوظ کنم؛ بیزارم یا شفابخشم.

در تمام موقعیت‌ها، این پاسخ من است که اوج یا فرونشستن یک بحران، و انسان شدن یا وحشی شدن یک کودک (دانش‌آموز) را تعیین می‌کند.

گینات، هایم جی (۱۳۸۱). روابط معلم و دانش‌آموز. ترجمه سیاوش سرتیپی. چاپ چهاردهم، انتشارات آسونه. تهران.

با زمانده
در نخستین روز از سال تحصیلی جدید، تمام معلمان مدرسه‌ای خصوصی، یادداشت زیر را از مدیر مدرسه دریافت کردند.

معلم گرامی:
من بازمانده یک بازداشتگاه هستم. چشمان

نتیجه تحقیق یک استاد جامعه‌شناسی به همراه دانشجویانش به محله‌های فقیرنشین بالتمور رفت تا در مورد ۲۰۰ نوجوان و زندگی فعلی و آینده آن‌ها تحقیقی تاریخی انجام دهد. از دانشجویانش خواسته شد ارزیابی خود را درباره تک‌تک این نوجوان‌ها بنویسند. دانشجویان برای همه آن‌ها یک جمله را تکرار کردند: «او شناسی برای موفقیت ندارد».

بیست و پنج سال بعد، استاد جامعه‌شناسی دیگری این تحقیق را دنبال کرد. او از دانشجویانش خواست برسی کند بر سر آن نوجوان‌ها چه آمده است. به استثنای ۲۰ نفر از بچه‌ها که از آن محله اسباب‌کشی کرده یا مردہ بودند، از ۱۸۰ نفر باقی مانده، ۱۷۶ نفر به موفقیت دست یافته و کیل، پزشک و... شده بودند.

این جامعه‌شناس متحیر شد. او تصمیم گرفت روی این موضوع تحقیق بیشتری انجام دهد. خوشبختانه توانست همه آن افراد را بیدا کند و از تک‌تک آن‌ها پرسید: «دلیل موفقیت شما چیست؟»

پاسخ همه یکسان و سرشار از عشق بود: «دلیل موفقیت ما معلم ماست».

آن معلم هنوز زنده بود. استاد جامعه‌شناسی جست وجو کرد و او را که حالا پیرزنی فرسوده ولی هنوز هم بسیار هوشمند و زیرک بود. بیدا کرد تا از او فرمول معجزه‌گری را که از نوجوان‌های محلات فقیرنشین، انسان‌های شایسته و موفق ساخته بود، بپرسد. چشمن